

بزرگترین فرصتها و دهشتناکترین خطاها!

انحرافها و ناهنجاریهای غیر قابل تحمل زمامداران افغان!

قسمت سوم

خاطراتی از مسافرتم به کابل



محمد امین فروتن

حکایت است: عارفی در یک معبدی که در میان کوهستانها واقع بود زندگی میکرد و روزی هم راهبی که راهش را گم کرده بود، عارف را دید و از وی پرسید؛ استاد! راه کدام است؟ عارف در جواب گفت که چه کوه زیبایی؟! راهب با حیرت گفت «من پرسیده ام راه کجاست؟» عارف بالبخند نگاهی به کوه کرد و گفت «چه کوه زیبایی؟» راهب با تعجب و ی‌شانی‌پر گفت: «من راجع به کوه از شما نه پرسیدم، بلکه از راه پرسیدم!» عارف با تبسم معنی دار روبه راهب کرد و گفت: «پسرم تا زمانی که نتوانی به فراسوی کوه بروی راه را نخواهی یافت!» اجازه دهید این بخش از یاد داشتهایم را با اکتفا به همین حکایت که بازگو کننده بسیاری از حقایق و واقعیات های جامعه رنج دیده ما است آغاز کنم. مگر لازم است داستان واقعیات های درد ناک جامعه ما را از همان جا آغاز کنیم که با نیت دنبال آن عجا لتاً کنار گذشته بودم. چنانچه در گذشته نیز به یک مغالطه فلسفی و تاریخی ای که نسبت به «فرایند ملت سازی» نزد اکثریتی از زمامداران و تحلیلگران «مُزد بگیر گنجهاره ای!» که همچون فالگیران و جادوگران بر «خوان آقا!» می نشینند و خواب های استراتژیک ارگ نشینان را تعبیری فرما یند بوجود آمده است، اشاره ای نمودم که چگونه مؤلفه های ملت سازی را با تلقی «طبقاتی» از آن میخوانند همچون مواد اولیه و روزمره غذائی از بازار تهیه مینمایند!! چنانچه پس از حادثه یازدهم سپتمبر بویژه وقتی اداره موقت در افغانستان بر خرابه ها و ویرانه های تاریخی کشور افغانستان استقرار یافت، بزرگترین فرصتها وزمینه های «فرایند ملت سازی»، انکشاف اقتصادی، ریشه های فرهنگی و مدیریت سیاسی در جامعه را نیز بجا گذاشت. متأسفانه به دلایل گوناگون سیاسی عنایت و توجه شائسته ای به این رسالت تاریخی بعمل نیامد، ضمن اینکه در سالهای اولیه تشکیل اداره موقت در افغانستان اساساً به مفهوم و

«فرآیند ملت سازی» در بستر دولت جدیدی که با نوار سبز «اندیشه های اسلامی» و آمیزش آن با «دموکراسی و مردم سالاری» گره خورده بود با سؤ ظن نگر بسته شد و از سوی برخی محافل و گرایشهای بنیاد گرای مذهبی این پیوند را سراپا طرح محافل و قدرت های خارجی و استعماری تلقی گردید ، حتی میان دین مقدس اسلام و مردم سالاری از هر نوع وجنسی که باشند به گونه ای ناسازگاری و تناقض عینی و عملی وانمود گردید . به طوری که گوئی میان مسلمان بودن و باور بر مردم سالاری و دموکراسی قابل جمع نیست و ما ناچاریم که از میان آن دو یکی را باید گزید !! اکنون پرسش اصلی ای که نزد تمامی اندیشمندان و تحلیلگران مستقل سیاسی وجود دارد این است که عوامل و ریشه های اصلی پارادوکس میان "دموکراسی" و "دین اسلام" از کجا نشئت کرده است ؟ بدون شک عوامل اصلی این دوگانه گی و از هم ریخته گی فکری و سیاسی جهانی در نبود یک تعریف درست و حقیقی از « تروریزم بین المللی » نهفته است که روح و محور اصلی ائتلاف جهانی را تشکیل مید هد . البته دین ، بویژه دین مقدس اسلام ، دموکراسی و ناسیونالیزم به مثابه سه مؤلفه ای شمرده میشوند که روح و روان فرآیند ملت سازی در افغانستان قدیم و کنونی را تشکیل میدهند ، که بادریغ و تأسف هیچگاه در استراتژی ها و سیاست های خارجی برخی از کشور های شامل در ائتلاف جهانی برضد تروریزم و مهره های بومی شان که به غلط روشنفکر و اسلام شناس و عالم و فیلیسوف خوانده میشوند به مشاهده نه می رسد و یا هم به کمک و یاری روشنفکران ترجمه ای و اسلام شناسان مجهول و مقلد با مسخ حقایقی که در دین مقدس اسلام وجود دارد و بدون شک با مردم سالاری و دموکراسی متعهد که روش حکومت داری است هیچگونه تناقضی ندارد با نگاه غرض آلود منافع ذاتی خویش در نظام سرمایه داری لبرال ، مفاهیم حقوقی دینی را با شمشیر بُرانی از واژه های جالب و میتود های مغالطه آمیزی همچون **حقوق بشر!** و **آزادی بیان!** و ده ها مطلب دیگری سرکوب و مسخ میسازد . این روشنفکران ترجمه ای ! و اسلام شناسان مافیائی ! با میتود های کلاسیک و تاریخی مبارزه با دین مقدس اسلام را در اجندای مبارزه سیاسی خویش گرفته اند ، چنانچه می بینیم اکثریتی از روشنفکران روزگار ما مبارزه با دین اسلام را نیز مانند مبارزات روشنفکرانی که در قرن ۱۶ و ۱۷ اروپا در برابر کلیسا انجام میدادند سرلوحه عمل خویش قرار داده اند ، بدون هرگونه تردید مسیحیت و اسلام را با هم سنجیدن و سپس به یک حکم معیوب « فرمان گونه ء روشنفکری » به نتایج مطلوب رسیدن بسیار عمل اشتباه آمیزی است . و دقیقاً ریشه های انزوای امروزی روشنفکران قالبی در جامعه ما بویژه در زمینه های « فرآیند ملت سازی و جامعه مدنی » از همین انگیزه ها آبیاری میگردد . جالب و شگفت انگیز آنجا و آنگاه است که برخی از همین روشنفکران قالبی و رسمی که لباس کارشناسان ارشد !! و تحلیلگران شهیر سیاسی !! را برتن شان کرده اند ، قافیه هر گفتمان در جامعه افغانی را ظاهراً بریک نقد سیاسی آغاز میکنند مگر با صغری و کبری کردن و پوشانیدن حقیقت نهفته در حوادث جاری ، بازی را به نفع گروه های مافیائی حاکم بر سرنوشت جامعه اعلام میدارند و بدین سان نخستین خشت تیوریزه سازی ظلم و جنایت در جامعه بدست همین روشنفکران رسمی و مزد بگیر گذشته میشود . و در تماشا خانه جامعه ما برای ورود و جابجائی فرهنگ فاسد مصرفی راه باز میگردد ؛ **آری!** باید با تحلیل های معیوب و غیر واقعی ازجنس روشنفکری! و تجدد مآبی ! که از تربیون های رسمی و نیمه رسمی در توجیه ظلم و نا برابری حاکمان بیان میگردد ، بر

مزار فضیلت های تاریخی و ارزشهای معنوی و فرهنگی جامعه که نمادی از هویت و تمدن ما به حساب می آمدند **فاتحه** خوانی کرد ، آنچه که سخت موجب نگرانی و تشویش است اجراً و انجام نقش ویرانگر و متضادی است که به دو گروه حاضر در معرکه قدرت واگذار شده است ، این دوگروه به ظاهر متضاد و در دو قطب دروغین رو در روی هم استاده اند و علیه همدیگر جنگ زرگری و دروغینی را آغاز کرده اند ، البته فرمانده و کارگردان واقعی این صحنه یکی است و آن همانا هرم اصلی و درعین حال پنهانی قدرت خارجی نظام سرمایه داری غارتگر بین المللی در جامعه است که مهره های دست به فرمان خویش را در تمامی کشورهای شرقی منجمله افغانستان هدایت میکند ، واضح است غنائمی را که هرگروهی به چنگ می آورد بخش کوچکی از آن را به عنوان هدیه ناچیزی تقدیم مهره های وفادار با خویش می سازند .! چنین است که غول بورژوازی در یک جامعه عقب مانده مانند افغانستان به کمک و یاری این دوگروه شبه مذهبی اسلامی و نیروهای به ظاهر سکولار و چپ که در مقطعی از تاریخ و بخشی از جغرافیای سرزمین ما حضور دارند ، تقویت میگردد . شگفت انگیز ترین پهلوی این تراژیدی زمانی به نمایش گذشته می شود که زمامداران و حاکمان با گرفتن ژست به ظاهر فریبنده ای « ضد غربی » در اکثر محافل و گرد هم آئی های فرمایشی حضور می یابند و با حرف ها و شعارهای مفت و بدون هزینه ادای زعامتی را درمی آورند که با اراده آزاد مردم با شیوه مردم سالار و دموکراتیک از بطن جامعه برخاسته باشند . !!

آرزوهای کلاسیک در کالبد مدرنیسم !

یکی از مشکلات اساسی که در بوجود آوردن و شدت بخشیدن فاجعه کنونی کشور ما نقش مهمی را ایفا میکند ، همانا تضاد میان آرزوهای عنعنوی تک تکی از شهروندان جامعه و سیستم حاکم اقتصادی و اجتماعی است که به مقتضای منافع بیگانه گان بصورت نامشروع و در مغائرت با نورم های پذیرفته شده حقوقی بین المللی در نتیجه یک اجماع اضطراری بنام « کنفرانس بن » بنام « اداره مؤقت و بالآخره دولت جمهوری اسلامی افغانستان » بر مردم ستمدیده افغانستان تحمیل گردید ، این همان نکته ای است که موجبات بسیاری از ناهنجاریها و نا ملائیمی ها را در جامعه ما فراهم آورده است . زیرا نظام حاکم برکشور ما که در سطح جهانی به ظاهر از " بازار آزاد " متابعت میکند بدون در نظر داشت پیش زمینه های فرهنگی و اجتماعی در لایه های مردم بصورت **غیر معمول و کاپی شده !!** وارد جامعه جنگ زده افغانستان گردید درحالیکه قوانین و اساسات جامعه شناسی حکم میکند ، هرگاه حاملان تجدد و مدرنیته بدون زمینه سازی و اصلاحات در لایه های پائین بویژه در حوزه توقعات و آرمانها و سنت های احادی از شهروندان جامعه که مؤلد توقعات مردم از دولتها اند دست به انتقال و جابجائی مؤلفه های از پیشرفت و ترقی بزنند ، به جرئت میتوان گفت که بحران عمیقی از بی باوری ها و بی اعتمادی ها را برجا خواهند گذاشت . در اینصورت است که بسیاری از سنت های پوسیده جامعه البته نه در جایگاه فرآورده های فاسد و سنت های متحجرانه ، بلکه در جایگاه بلند بالای اجتماعی و فرهنگی و به مثابه ارزشها و سنت های مقدس مورد تکریم عوام الناس واقع خواهد گردید . و برای حفظ و

نگهداری چنین سنت های پوشالی ، توده های فقیر و « عوام کالانعام » جامعه ما حاضرانند با چشم های بسته، و عقل های منجمد بهترین و مهمترین ارزشهای فرهنگی و اصالت های ملی و مدنی را به قربانی آورند !! واز سوی دیگر حاملین ارزشهای جامعه مدرن نیز که بدون ایجاد و بوجود آوردن پیش زمینه های لازم برای ایجاد جامعه مورد نظرشان، با بی خردی و یکدنده گی و با یکسره محکوم ساختن تمامی ارزشها و سنت های تاریخی مردم و جامعه ، به جز مُشتی از شعارهای پوچ و واهی هیچگونه دست آوردی را بدست نخواهد آورد ، بنأ کسانی که بویژه روشنفکران راستین و متعهد جامعه ما با این حقیقت تلخ تاریخ آشنا یند و از سر گذشت تاریخ خونین مردم ما که بیش از همه قربانی استعمار اقتصادی و فجیع تر از آن استعمار فکری و اخلاقی شده اند ، آگاهی دارند و می بینند که چگونه و از چه راه ها و نیرنگهای که مجهز به نیروی کاذب و شبه علم و فلسفه و جامعه شناسی است !! نظام بهره کشی و اقتصاد پرستی جدید و شرک آلود مادی میکوشد تا کشور ما افغانستان را به بازار کالای خویش مبدل سازند ؟ و برای توفیق در این راه باید ، همه شهروندان به شکل « حیوانات مصرف کننده » در آیند و تمامی اصالت ها و ویژه گی های معنوی ، تاریخی و قومی خویش را که شخصیت و استقلال ملت ما را میسازد به نابودی بکشانند و بالاخره برای همه بشریت بویژه ملت های جهان سومی و اسلامی بر اساس الگوی تحمیلی واحد ، قالب ریزی کنند . چنانچه ماده دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان حکم میکند « دولت ، سرمایه سرمایه گذارها و تشبثات خصوصی را مبتنی بر نظام اقتصاد بازار، مطابق به احکام قانون ،تشویق ، حمایت و مصونیت آن ها را تضمین می نماید. » نظام اقتصاد بازار آزاد، شاه کلید و روح اصلی سیستم حاکم بر قلمرو افغانستان محسوب میشود در حالیکه ویژه گی ، خصلت و ممیزه اصلی « بازار آزاد » را رقابت و حضور افراد به تناسب قدرت خرید بالفعل اسهام و سرمایه گذاری در شرکت های تجاری تشکیل می دهد و همین اکنون بصورت واضح درشریان های اقتصادی جامعه افغانی به مشاهده می رسند و پارامتر تمامی معادلات اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی محسوب میشود ، در مقابل این رویه « کپی شده مدرن » آرزوها و آرمان های مردم افغانستان که از یک دولت پاسخ گو ومسؤل به شیوه « نخبه گی و اشرافیت قدیم » داشته اند بصورت کلاسیک و عنعنوی بر مناسبات جامعه ثابت باقی مانده است . پارادکس و تضادی که میان این دونوع نگاه به نوع نظام سیاسی و اجتماعی در تاریخ کشور ما به وجود آمده گواه این حقیقت است که نه میتوان درخت مدرنیته در یک جامعه دیگری را که با آب و هوای دیگری نمو کرده ازجا بر کند و در سرزمین دیگری به امید آب و هوای دیگری غرس نمود ، با کمال تأسف میبینیم که در مناسبات جامعه ما فرهنگ تازه ای بنام « تجدید » بر همه جامعه سایه افکنده است و درخت ترقی اجتماعی و پیشرفت اقتصادی را بصورت مستعجل و بدون شناخت از تاریخ و جغرافیای جامعه وکشوری که آن نهال را در آن غرس باید می کرد در زمین بائر و خشک فرو برده اند ، که این فرآیند موجب بسیاری از تناقضات در عمل و شعار زمامداران گشته است فرانتس فانون (*Frantz Fanon*) روان پزشک و نویسنده نامدار فرانسوی راجع به خصلت استعماری کشورهای اروپای میگوید : « اروپا می خواست همه مردم دور از اروپا را اسیر موتر کند ؛ آیا می شود انسان یا جامعه انسانی ، قبل از اینکه شخصیت اش زدوده شود ، واز شخصیت انسانی و یاهم قومی سلب گردد ، اسیر موتر و یا اسیر یک تولید خاص اروپائی مانند موتر و غیره کرد ؟

بنابراین باید شخصیت زدائی شود . « با وضاحت می بینیم که چگونه انسان جامعه ما را که میتوانیست بنام انسان در مقابل دنیا و در مقابل هرکس در خود احساس شخصیت انسانی کند از شخصیت و هویت متعالی ای که داشت تهی کرد و به ابزاری مبدل ساخت که فقط و فقط ارزش دارد تا کالای جدید را مصرف کند ؛ با کوچکترین و ساده ترین نگاه به گذشته بویژه به عصر مشروطیت و زمانی که بنام دهه دموکراسی در افغانستان مسمی شده است می یابیم و میبینیم که افغانستان از لحاظ پیشرفت واقعی فرهنگی و اجتماعی که بر نوامؤلفه « اعتبار » و معنویت گره خورده بود نه تنها به جلو نیامده ، بلکه چندین دهه به عقب رفته است ، حتی میتوان برویت اسناد معتبر و نشانه های عینی قضاوت کرد و گفت که جامعه ما در بسیاری از حوزه های زندگی واقعی نسبت به امروز پیشرفته تر بوده است . بهترین و نمایان ترین نمونه این نوع پیشرفت و ترقی در حوزه زندگی و حقوق زنان است که زنها در امور اجتماعی و سیاسی نه تنها سهم بسزای داشت بلکه با تمامی مشکلات اجتماعی و فرهنگی که وجود داشت زن افغان میتوانیست عملاً در جامعه حضور عینی و عملی داشته باشد ، یعنی زن میتوانیست ، بایسکل سواری ، راننده گی کند و در اداره و مدیریت بسیاری از تشکیلات بلند بالای جامعه دوشا دوش مردان سهم گیرد ، اما امروز و در قرن بیست و یکم در کشور و جامعه ای که تولیدات و مصنوعات سرمایه داری مانند «دموکراسی» ، آزادی بیان ، حقوق بشر ، بصورت دروغین و ریأ کارانه از زمین و آسمان نیلگون میهن ما به شاخی باد میشوند نه میتوان کوچکترین سهم گیری زنان در سرنوشت جامعه ما را تصور کرد که گویا چهل و یا پنجاه سال قبل زن در جامعه ما از چنین مؤقیعت ممتازی بهره مند بود ه است . برای اثبات این امر توجه خواننده گرامی را به تصویری مبذول میدارم که وضعیت زنان را در چهل و پنجاه سال قبل از امروز به نمایش می گذراند .



متأسفانه به لحاظ کاپی برداری مضحک از پدیده های فرهنگی مانند « تجمل » بنام « تجدد » که در قرن بیست و یکم بعمل می آید سبب شده است، تا یکنواختی و قالبی شدن انسان ها و ملتها در قالب های که ماشینیسم بخاطر مصرف عمومی بر همه ما تحمیل کند . یکی از عوارض طبیعی فرآیند ماشینیسم « وداع با تاریخ » و بریدن فرهنگ و اصالت های ارزشمند در یک جامعه عقب مانده است که « انسانهای پوک و بی ریشه » را روی صحنه تیاتر زندگی به نمایش می آورند تا هر نوعی که خواسته باشند به فرمان بچرخند ، گفتیم که ماشینیسم و فرهنگ مصرفی در جامعه همه ارزشها را نفی میکند و خود زمینه ساز ظهور خواسته های مهار ناشدنی میگردند که بصورت طبیعی درخبطه یک دولت مسؤل و منتخب جامعه میباشد ، با درد فروان که آتشفشان این آرزوهای نا مراد که در قلب قلبی از شهروندان موج میزنند ، با سیرت درونی نظام بازار آزاد هیچگونه سنخیت و انطباقی ندارد ؛

یاهو

2010-11-08